

۹۹۵



کتابخانه مرکزی
Central Library
Tehran University

۲۹۴۶۱
۴۴/۱۱/۱۴



فارسی ساختگی

تلم آقایی عباس قزوینی

کسانی که خداوند خمیره وجود ایشان را با لطف ذوق و صفای قریحه سرشته و با اعطای این طبیعت غیبی ب مقام جلیل پرستندگمی مظاهر جمال و کمال ارتقاء داده و از سایر اجناس مردم عمیزشان کرده است هر گاه که نمونه ای از کلام فصیح و بلیغ فارسی از جنس کلام امثال فردوسی و سعدی و قنانه مقام و نظایر ایشان بر میخورند آنرا که نهاد خرد روشن بین این اساتید ورشته زبان شیوای ایشان و یافته دست هنرمندانست در حکم حله ای می یابند زیبا و منتش که در مقابل جمال هیبت آن مجذوب و فریفته میمانند و تمامی زیبایی آن مثل هر شاهکار بدیعی خاطر ایشان را در دریای نشاط و انبساط فرو می برد و بر اثر اهتزاز و وجد و حالتی که از این نوع مطالعه ایشان را فراهم می آید در هر دیدار لذتی نو در خود احساس میکنند و هیچگاه از تکرار این عمل مایل نمیشوند و این نسبت جز از زیبایی و لطافت و سلامت اجزاء ترکیب کننده آن حله در مرحله اول، و رعایت موزونی و صحت تناسب و مهارت در ترکیب آن اجزاء با یکدیگر در مقام ثانی، بشکلی که اگر نقادی استاد چنین حله ای را مورد دقت قرار دهد اولاً هر تار آن را از جنس لطیف ترین یافته های ذوق انسانی می یابد که هم ماده طبیعی آن از بهترین اجناس اختیار شده و هم ساخت و پرداخت آن بخوشترین صورتی از زیر دست استاد بیرون آمده است، ثانیاً هیبت مؤلفه آن با اندازه ای متناسب و با آهنگ صورت انجام پذیرفته است که دیدار آن مثل بهترین پرده های نقاشی باهلی نظر زینب از لطف و جمال چیزی دیگر نمی نماید و هیبت و مجموع آن باینکه از اجزاء و مواد تألیف یافته ایشان را مجال توجه به ماضی که این مجموعه از آنها ترکیب شده نمی دهد.

یک قطعه از کلام فصیح و بلیغ که اهل ذوق آنرا آیتی از آیات جمال و کمال میدانند و بدیعی منتش و زیبا مانند میکنند زیباست از آن جهت که مانند هر پارچه دلفریبی سازنده آن هم هر یک از تار و بود های آنرا پس از حسن اختیار در محل و جای مناسب قرار داده و از آنها نسجی ساخته است که در صفا از سطح آینه زدوده و دل های بی کینه حکایت میکند و هم با آمیختن رنگهای یک نواخت حنا آرایش و جلای ساخته خود داده است که ربانند اختیار و روشنی بخش دیده هر صاحب نظری شده است. ادبیات فارسی از اینگونه حله های دلاویز زرتار بسیار دارد که هر یک از آنها با آنکه نگین ادوار و لب ذوقی عشتی خود خواه گردی بی اعتنائی برچهره آنها

افتانده است هم امروز اگر دست قلبی رخساره آنها را از پس نقاب فراموشی بیرون آورد و در دسترس ارباب ذوق گذارد همان طراوت و دل انگیزی قدیم را که معرف شاهکار های جاوید است همچنان متضمن است و با وجود شکستگی که از این طریق در حال آن راه یافته باز بازار هزار کلامی را که بخود عنوان درستی بسته اند میسازند.

معاصرین باخلف ما تنها باین اکتفا نکرده اند که این جنس منسوجات و منقوشات زیبا را که گرانبهاترین یادگارهای اجداد هنرمند ما و مایه الامتیاز شخصیت و قومیت ملت ایرانیست در بونه فراموشکاری و بی اعتنائی بیندازند بلکه از ایشان جماعتی که بشخصی شخصی سبک سگارش ساختگی خود را میزان صحیح فصاحت فارسی میدانند و با مدعی آموختن اشعار نوینی از فارسی بچووانان نوسند با دستهای خشن لرزان بنام اصلاح فارسی چهره نازک ساخته های مرغوب قدما را میخراشند، جمعی با مراض بی رحمی تار و پود های ظریف آنرا کیف ما اتفق بیرون میکشند و با جوالدوز بیدوقی در سمان سیاه و سفید در آن میدوانند و برای بیکناهانی که میخواهند زبان مادری خود را با اقل مقدار زحمت بیاموزند و بان وسیله غرض اصلی از وضع زبان را که سهولت در تفهیم و تفاهست اقبال کنند بخیال خود فارسی قرون چهارم و پنجم هجری را احیا میکنند و یک مرتبه هشت نه قرن سیر زمان را که زبان از هر چیز بیشتر محکوم حکم آنست زیر پای کوتاه نظری و استبداد رأی خود میگذارند، گروهی دیگر با قلمتراش بی انصافی نقوش و الوان روحبخش قدما را می سترند و بنام «فارسی سر» با قلم رنگ رنگ کاران دود رسوائی بر جمال زبان فارسی که دست ماهر ترین مساطکمان شاهد زیبایی یعنی سعدی آنرا لایق عروج بر عالی ترین مدارج جاوه و جلال کرده می کشند. یکی میخواهد معشوقه دلیند شعرا و نویسندگان زبان فارسی را تازه در این قرن در کهنه یاره های مطرود هر عصر و زمان و منفور هر مرد صاحب سابقه با ذوق جلیل بیچ کشند و بزور ادعای استادی آنرا با بقید حقیقه تود و نه ساله در آغوش چووانان متعین قرن حاضر که هنوز چندان دلیستگی با آثار اجدادی پیدا نکرده اند بیندازد، دیگری باوسمه ساخت مؤلفین «دساتیر» و «بروز نگارش فارسی» عروس بدیع الجمال فارسی را مایینا کرده قصد آن دارد که او را بچنین هیبتی عساکش مردان کوردل خود قرار دهد.

این دو طبقه از مردم با اینکه هر کدام عقیده خود را میروند که درست نقطه مقابل راه گروه دیگر است در کجروی همقدم یکدیگرند و از جهت عدم توجه بساده ترین اصول مسلمة تکلم و انشاء هر دو فرسنگها از شهرهای اصلی دور افتاده اند. زبان یکی از وسائلیست که افراد بشر آنرا برای منتقل ساختن مقاصد و خواطر خود یکدیگر ایجاد کرده اند و رساترین زبانها آنست که بهتر بانجام این مقصود کمک کند.

لازمه این ترفیغ آنست که دو نفر که خیال انتقال مقاصد و خواطر خود را شفاهاً یا کتباتاً یکدیگر دارند قبلاً هر دو بعلام و اوضوائی که برای رفع حاجت فوق استعمال میکنند علم و اطلاع داشته باشند و بدانند که رموزی که در این راه بکار برده

میشود هر کدام معرف چه معنی و منظوری است .
 در زبانهای قراردادی یعنی زبانهایی که مخصوص يك طبقه محدود محدود یا چند شخص یا رمز بین دو نفر است قبلا متکلمین آنها جمیع علامت و رموز قراردادی را بوسیله آشنایان با فرهنگهای مخصوص و با جلب توافق قبلی یکدیگر مشخص میکنند و با اندازه هر کدام از آنها را بشکلی که متفق علیهای جمیع ایشان باشد معین مینمایند تا در موقع تکلم در فهم مقاصد همدیگر بزرحت نیفتند .
 در زبانهای علمی و فقهی نیز همین اصل ثابت است یعنی متکلم با نویسنده باید در عصر و زمان بزبانی سخن بگوید یا انشاء مطلب کند که همزمان او قبلا با جزاء آن کلام آشنائی داشته باشند و اگر هم بر ممتحن و سخن ساز است و میخواهد کلام خود را با اصطلاح ادبی تر ادا کند باید بشکلی سخن پردازد که لا اقل اهل ادب همان زبان بتوانند سخن او را دریابند .
 کسانی که امروز یکی از اقسام فارسی ساختگی، که هیچ جانوری نه در این دوره با آن سخن میگویی و نه در هیچیک از قرون ماضیه با آن تکلم نمیکرده یا مطلب مینوشته اند، میگویند دست نمی فهمم که رسیدن بچه غرضی را مطلوب خود قرار داده اند . هیچکدام از این جماعت را که دلبه ایم با مردم با این زبان صحبت نمیکند و قیمن داریم که خود نیز بیعزتی این آتش شله قلمکار را در یافته اند و جرأت آنکه قاشقی از آنرا تبارف دیگران کنند ندارند، حتی در نوشتن مراسلات بدوستان و اقربای خویش و مکاتبات با ادارات و با کسانی که از ایشان حاجتی میخواهند نیز از استعمال آن خودداری مینمایند و این با ارزیر کی و زرنگیست تا در جواب ناسزا نشنوند و اصل مقصودشان از میان نرود و با اعزتی است که برای اینگونه کلام قائلند و استعمال آنرا جز در کتب ادبی و مقالات درجائی دیگر تحقیر شان انشاء خود میباشند . شاید قصه آن طلبه را شنیده باشند که بهیضم فروشی گفت : « این فقر حطب را که بر ظهر این حصار اسود حمل نموده ای بچند درهم شرعی میتوان ابتیاع نمود » . هیزم فروش گفت : آخوند اگر هیزم میخواهی پول بده و مثل آدم حرف بزنی و اگر میخواهی فضل بفروشی برو مدرسه! ...
 صاحب بن عباد که تنفر از ایرانیان هموطن خود را شمار خویش فرار داده و بقول خود دشمن مجوس بوده و چندین سال در آینه نگاه نکرده بوده است تا صورت مجوسی نبیند روزی با فیروزان زردشتی روبرو شد ، فیروزان در باب موضوعی با او صحبت کرد ، صاحب در جواب گفت : « اما انت محش محش لاتش ولا تیش ولا تمش » . فیروزان گفت من که از این عبارت چیزی نمی فهمم ، اگر مقصود ناسزا - گفتن بمن است هر چه میخواهی ببارتی بگو که معنی آن مفهوم باشد . چون بر بر وزنگی نیستی بر عادت جاری تکلم کن ، این نه زبان اجداد ایرانی است و نه زبان مردم عراق که همکیشان تو اند . ما که تا کنون چنین زبانی نشنیده ایم .
 رحمت خدا بر آن طلئه شرح لئمه خوان و صاحب عباد متظاهر به ربیت که باز مطالب ایشان را با مراجعه بکتب لغت یا بوسیله پرسش از بکفر از اهل فضل می

توان دریافت و پس از مختصر مجاهده ای بهنکی و زکا کت آن بی برد اما اگر امروز کسی بنام فارسی قرن چهارم و پنجم مصلی بنویسد و لغاتی از عربی در آن بکار ببرد که قدما هم آنها را باین معانی استعمال نکرده باشند و در قاموس و اوقیانوس و تاج المروس حتی در ذیل قوامیس عرب تألیف دزی هم نتوان بر عهدهیم آنها دست یافت و آخر الامر فهمید که از مصطلحات عصری و مخترعات عربی زبانان امروزی مصر و شام است چه باید گفت و یا معنی این قبیل جمل را که در یکی از جراید هفتگی بای تخت هر هفته نمونه هائی از آن داریم از که باید پرسید و در کجا باید یافت :
 « از این پس باشندگان این کشور جز ناوراست گرد زبان بیگانه ننگنه و زبان پاک خویش را آمیخته بدانها ننمایند ، این وایه را یا آنکه بگفته رسان می دانند که در آغاز کار کتایش و پیدایش تواریخ و اوصاف دانشی یا فرهنگستان برای توده مردم با یا و کرواراست بویژه این کار فرکار را با دیده ساده و اندیشه پر ج می نگریم نمی راه کج و لغزشی را بیموده سرانجام پدیدمان خواهیم شد . امروز که فرازستان و بیشتر قلهای سایان استرنا است سیاسی - اندازه مروردان بهدان را سزاست ... الخ .
 بیچاره نویسنده این مقاله که لابد چند روز وقت خود را بهمرزه در تلفیق این نوشته ساختگی صرف کرده و بقول خود « یارسی سره » نوشته است چون قیمن داشته است که کسی نوشته او را نمی فهمد در آخر آن فرهنگی از لغات جمعی بلیست داده و از آن معلوم میشود که مقصود از « یارسی سره » فقط تاوردن لغات عربی است و الا استعمال « شمن » هندی و « کملک » ترکی و « بانک » فرانسوی و « طوفان » یونانی ، آن هم بهیشت « نوفان » بخمال مشتق بودن آن از توفنده! فارسی را ناسره نمیکند بیزه ای که در این عصر و زمان بجای مسافرت « جرمزه » و بجای دربار « تنگبار » و بجای یارسینگ ترازو « جوسنگ » بنویسد حقیقه عقلمش یارسینگ میبرد .
 صرف نظر از گروهی که فقط از راه کج سابقگی یا استبداد ذاتی دست بکار ساختن لغات و تلفیق جمل غریب میزنند عده ای نیز از فضلا بوده و هستند که برای سهولت کار ارتباطات فکری بین المللی و یا بقصد شایع کردن زبانی که مبرا از عیوب و اشکالات زبانهای امروزی باشد بوضع انشاء یا زبانی مخصوص پرداخته و خواسته اند که یا سیر طبیعت و مقتضیات زندگی و تأثیرات محیط جغرافیائی و تاریخی اقوام و تمدن و ذوقیات و حوائج مادی و فلسفائی بشر که از ابتدای تاریخ تا کنون دست یکدیگر داده و زبانی را ساخته و بخته اند بینهائی لغتی یا زبانی وضع نمایند و مردم را قبول آن وادارند .
 این گونه لغات و السنه ساختگی بهیچوجه قابل دوام و انتشار نیست مگر آنکه بصورت زبانی خاص بین افرادی محدود برای انجام مقاصدی معین بکار برده شود و با در بین ایشان حکم رمز را داشته باشد .
 همیشه یکی از این قبیل زبانها بین مردم شیوع یافت و خواست که در میدان زندگی و سببه رفع حاجت قرار گیرد محکوم حکم همان قوانینی میشود که بر جمیع لغات دنیا حا کم بوده و خواهی نخواهی از صورت اختراعی اول دوز می افتد و کلمات

و در کبیات آن بر اثر تغییر حالت احتیاجات متکلمین و طرز تلفظ ها و فکرها و اختلاف سلیقه ها دیگرگون میگردد.

یکی از بزرگان علمای لغت عمل کسانی را که در ساختن زبانها و طرز نگارش های جعلی بهرزه عمر بسر می برند بکار باغبانی تشبیه میکند که بخواهد باغچه ای منظم از روی نقشه ای خیالی ترتیب دهد و در پی این مقصود عندهای دانه که از هر جهت عین یکدیگر باشند در سرزمینی بکار دارد و همه را بیک درجه مواظبت کند و منتظر آن باشد که جمیع درختان باغچه او بیک قد بروند و نسبت و وضعی تمام آن ها بیکدیگر نیز ثابت باشد و همه آنها در عدد گل و میوه برابر بار بیابند. در صورتیکه رسیدن باین منظور خیالی هیچوقت امکان پذیر نیست و عوامل نهانی بیشاری که هنوز فکر انسانی نگشودن راز آنها دست نیافته بیش از دقت عمل چنین باغبانهای ساده لوح در این کار دخالت میکنند.

گذشته از زبانهای طبقاتی و لغات رمزی و اصطلاحی که در میان جمیع اقوام انواع عدیده از آنها معمولست در میان هر قوم دو نوع لغت موجود است: یکی زبان متعارفی که حد وسط زبانهایی است که طبقات آن قوم بآن تکلم میکنند دیگری زبان ادبی که زبان یک طبقه خاص از مردم یعنی زبان اهل سواد و شعرا و نویسندگان است و آموختن آن مستلزم تعلم و فرا گرفتن یک سلسله اصطلاحات و فنونی است که مجموعه آنها را علوم ادبی میگویند.

در بعضی از ملل مابین زبان متعارفی و زبان ادبی تفاوت بسیار وجود دارد چنانکه اگر بیانات یکی از ایشان را عیناً بروی کاغذ بیاورند با نوشته یک نفر ادیب در همان زبان فرق فوق العاده دارد. عربی حالیه که در مصر و شام و عراق و اندر بقا متکلمین باین زبان بآن تکلم می کنند در همین حالت در صورتیکه در بعضی ملل دیگر این تفاوت چندان فاحش تر است.

فارسی کنونی که مردم طهران بآن تکلم می کنند صرف نظر از بعضی مصطلحات اداری و روزنامه ای و لغات و تعبیرات ناشی از ترجمه های فرنگی اگر در حین تکلم از استعمال کلمات رکبک و مبتذل خود داری شود فارسی صحیح و سالمی است که منشیان عهد قاجاریه آن را در این شهر معمول کرده و زبان قدیم مردم طهران را که همان لهجه اهالی دولا ب و کن و سولقان و شمیرانست از میان برده اند و این زبان صورت ساده کلام سعدی است که گاستان او نمونه ای از انشاء مزین آن است.

کسانیکه فارسی ساختگی مینویسند نه زبان متعارفی ما را بروی کاغذ می آورند « زبان ادبی فارسی را واگر هم نویسنده ای در عهد و زمانی بچنین زبانی نگارش کرده باشد گردش زمان سبک او را امروز بکلی مهجور نموده و بر وجهی هبت آن داغ باطله زده است یعنی در عین آن که هنوز میتوان بشرط بکار بردن ذوق سالم و توجه بغرض اصلی زبان و اعتنائی تمام بمقتضیات عصر حاضر از اجزاء آن استفاده کرد و از آن، تألیفات و ترکیباتی را که روزگار تا عهد ما با آنها اجازت حیات و بقا داده برداشت استعمال عین آن مصالحت نیست و جز جلب سخریه عوام و خواص و نقص

غرض از انشاء و تکلم اثری دیگر ندارد.

مثلاً استاد ابوالفضل بیهقی بلاشکوه یکی از مورخین بسیار بزرگن زبان فارسی است و شاید او را در میان این سلسله از نگارندگان زبان ما دوسه نفر بیشتر نظیر نباشد و سبک انشاء او نیز در عصر غزنوی لافل در قسمت شرقی ایران از نمونه ای پسندیده بوده و اهل فضل و ادب آنرا بخوبی می فهمیده و بخوشی می پذیرفته اند.

امروز از لحاظ احترام یا تبار قدما و تجلیل مقام ایشان هر چه از بیهقی بدست آید ولو لنگه کفش یا قبا یا راهای از او باشد اهل ذوق و علاقه مندان بآثار گذشته آنرا بعزت تمام ضبط می کنند و در خانه خود یا موزه ای بیادگار نگاه می دارند اما خیال نمی کنم در میان این طبقه علاقه مند کسی پیدا شود که حاضر باشد در صورت دسترسی یک دست از فلخر ترین البسه مسلم بیهقی را بیوشد و با آن باین عنوان که: بزرگان قدیم ما این گونه لباس در بر می کرده و سبک لباس امروز ما زشت و مخالف شئون ملی و مقتبس از خارجیان است عصرها در خیابان لاله زار تفرج کنند مگر این که خیال نمایش در «بال ماسکه ادبی» داشته باشد و بخواهد بصورت جائز غرابت نایل آید.

سبک انشاء امثال بیهقی نیز با آن که در عصر ایشان زیبا و دلپسند بوده امروزه همان حکم لباس او را پیدا کرده است و فقط برای علیم انواع سبکهای نگارش و مطالعه آثار جلیله قدیم باید آنها را بجان خرید و حفظ نمود و باره ایت شرایط فوق از آنها مایه گرفت و درس آموخت.

بیمه تر از تمام انواع فارسیهای ساختگی قسمی است که آنرا «فارسی سره» نامیده اند. لابد غرض ایشان از فارسی سره فارسی کامل نیست بلکه آن فارسی است که از عناصر خارجی منزله و فارغ باشد و در نوشتن آن از استعمال لغات بیگانه احتراز شود و بهمین قصد است که منشیان ساده لوح آن ابتدا بزبان معمولی متعارفی ما در ذهن خود تألیق جمله می کنند بعد مثل مصححین مطابیح یکی یکی لغاتی را که بخیال خود اجنبی تشخیص می دهند از آن جمله بیرون می کنند و بجای آنها لغات ساختگی من در آورده میگذارند.

اساساً باید پرسید غرض از «فارسی سره» نویسی چیست ؟

آیا معنی آن زودتر از فارسی متعارفی که زبان مردم است مفهوم میشود ؟ لابد نه، زیرا که این زبان برای عامه فارسی زبان بلکه برای خواص ادبا نیز حکم زبانی تازه دارد و اگر بسهولت مفهوم میشد نگارندگان آن مجبور بنوشن معانی لغاتی که بکار میبرند در ذیل مقالات خود نمیشدند.

اگر بگویند این زبان ساختگی زیباتر و بگوش خوشایندتر از زبان فارسی متعارفی است آن نیز صحیح نیست زیرا که بقیین دارم هر گوش سالمی از شنیدن لغاتی امثال « یونیکری » بجای خیانت و « فرستنداج » بجای ملت و « استرسا » بجای محسوس و « یلمسرائی » بجای غیبت و « سفته گوش » بجای اطاعت فریاد انبشار و تنفر بر می دارد. انصافاً طلعت نامبارک این جمله ناموزون را بدقت بنگرید:

« آوخ دانید تا شما اندک گام بچلو نهید شت بزرگوار برهوی و رهنروری و اهنوخوشی کشاورزی ترده ویزش نامه را بنام نامی شما انجام و بشما پیشکش خواهند داشت » .

من که نه معنی این عبارت را می فهمم و نه در فرهنگهای معمولی زبان فارسی از قبیل اسدی وجهانگیری و رشیدی و برهان قاطع و غیره يك عده از لغات آن را می یابم حتی در فرهنگهای یهاری نیز که مستشرقین ترتیب داده اند این کلمات که قسمت عده آنها جعل مؤلفین کتاب ساختگی دساتیر است و بهیچ سندی متکی نیست نیز بدست نمی آید بعلاوه گوش ایرانی که سالهاست با هنگ دلکش بیانات فردوسی و سعدی و خیام و حافظ عادت کرده نمی تواند طافت شنیدن این نغمه های ناساز رایاورد و جنبش موی هر دجالی برقص در آید .

گویا غرض آقایانی که زحمت « یارسی سره » نوشتن را تحمل خود می کنند آنست که بزبانی انشاء مطلب کنند که از عناصر بیگانه خالی و میرا باشد و در این خط غلط بیش از همه بتقلید بعضی یازسیان کج فهم که با عرب کینه دیرینه دارند با لغات عربی دشمنی می ورزند و بیخیال خود میخواهند با این حرکت ناممکن انتقام شکستهای قانسیه و جلولا و نهاوند را از تازیان بکشند . اگر ممکن است که این شکستها را امروز بفتح مبدل ساخت و گفت دولت ساسانی هنوز منقرض نشده احیای فارسی قدیم که البته چیزی غیر از یارسی سره آقایان بوده است نیز امکان دارد . قبل از همه چیز باید بگویم که نویسنده این مقاله هیچگونه ارادت بی طرفانه و هر وقت که در تاریخ بهجای ایشان بر می خورد بهمان نسبت که از حرکات یونانیان لشکر اسکندر و ترکان غز و مغولان چنگیزی و ترکانمان و اوزبکان و سالدانهای تزاری متفر میشود از میاهدین محکوم ابو عبید جراح وقتیه بن مسلم اهلی و حجاج بن یوسف ثقفی انضاج حاصل میکند . اما امروز صحبت از خطر مهاجمین عرب نیست و برگرداندن صورت وقایع تاریخی و پرده پوشی برچهره حقایق گذشته نیز مورد ندارد و در خور شان مردم با انصاف نیست . بلکه گفتگو از اینست که زبانی که امروز ما بان تکلم می کنیم و مقاصد خود را بان می نویسیم و فرمایشات که بر اثر مقتضیات زمانی و مکانی و مساعی ذوقی و فکری گویندگان و نویسندگان ایرانی نژاد بصورت حالیه در آمده زبانی اجنبی است یا ایرانی و محتاج تصفیه و دست کاری است یا نه و اگر محتاجست هر چه مکتبی و ابجد خوانی باین کار مجاز است یا استاد نقاد زمان و فریبه منتقد و ذوق مؤثر گویندگان قادر باید با کمال حکمت و تدبیر باین عمل اقدام کنند؟ زبان امروزی ما یعنی فارسی فردوسی و سعدی و قائم مقام یا آنکه با دعای مخالفین در ده کلمه هشت کلمه عربی دارد زبانی است ایرانی بدلیل آنکه غیر از قوم ایرانی فارسی زبان هیچ قوم دیگر آنرا تا نیاورد نمی فهمد و اگر عربی چندین ساعت مکالمه فارسی زبانان را گوش دهد حتی معنی يك کلمه آنرا هم در نمی یابد بعلاوه طرز جمله بندی و صرف و نحو این زبان بکلی آریائی است و اندک شاهنی نیز بالنسبه سلمی که عربی یکی از آنهاست ندارد .

اساساً لغات در حکم ظروفی هستند که متکلمین و منشیان معانی و افکار و عواطف و ذوقیات خود را در قالب آنها میریزند و در این میان آنکه معرف حقیقت قومی و مشخص میزان ترقیات ذوقی و فکری هر ممتی است معانی و افکار و ذوقیات و دخالت الفاظ در این مرحله فرعی و متناسب با درجه تابستگی آنها در نمایش ذوقیات و معانی است .

لغاتی که مردم ایران بعد از اختلاط با عرب و قبول اسلام و تغییر یافتن طرز معیشت ایشان از زبان عربی گرفته اند غیر از يك عده که تفنن جماعتی از منشیان متصنع آنها را در انشاء داخل کرده و غالباً نیز از میان رفته اند همگی با از آن جهت بوده است که زبان فارسی آنها را متضمن نبوده و مفهوم آنها نازکی داشته است (مثل غالب اصطلاحات مذهبی و اداری و علمی و ادبی و لوازم تمدن درخشان اسلامی) و با آنکه هنوز جمیع آن لغات بهمان فراهم نداشتن فرهنگهای مدون و کتب ادبی در دسترس کسانی که میخواستند با فارسی بعد از اسلام شعر بگویند یا چیز بنویسند نبوده است . بخارائی و سمرقندی آن اندازه از لغات فارسی راشنیده بوده و میدانسته است که در ماوراء النهر و خراسان بین مردم شیوع داشته و از يك عده لغات خاصی که در طبرستان یا فارس و عراق عجم فارسی زبانان آن حدود می شناخته اند بیخبر بوده است و چون میکروب مرض « یارسی سره » نوشتن نیز هنوز در مغزها راه نیافته و کتاب دساتیر نیز بوجود نیامده بوده شاعر و نویسنده ای که برای معاصرین همشهری خود بیان مطلب می کرده است بهمان زبان ایشان که لغات عربی را نیز متضمن بوده شعر می گفته و ترمی نوشته است . از این مطلب گذشته انسان بخصوص شاعر بانویسنده با ذوق از تکرار بی لنت ذاتاً متنفر است و گوش و چشم او خوش ندارد که در يك سطر در موقعیکه محتاج بتکرار يك معنی می شود عین همان معنی را چند بار در قالب يك لفظ واحد بریزد بلکه سعی میکند که در بار دوم و سوم نظر فحمنی را جهت احتراز از تکرار ممل عوض کند و مترادف لفظ اول را بیاورد و این احتیاج خود بر آن باعث است که شاعر یا نویسنده در دسترس خود کلمات مترادف متعدد داشته باشد تا در آراستن کلام خویش از آنها مدد جوید و چون فارسی غیر مدون قرون اولی از این مترادفات خالی بوده غالباً شاعر و نویسندگان آشنا با ادبیات و لغت عرب با کلمات فارسی يك عده از الفاظ عربی را که تقریباً همان معانی را میرسانند اند در گفته و نوشته بکار برده اند و این عمل خود بر توسعه زبان فارسی و جمال کلام شعرا و نویسندگان مافزوده است .

جمعی از ادبای معاصر را دیدم که بر استعمال فعل « نمودن » بجای « کردن » که امروز وجود آن در انشاء فارسی برای احتراز از مکرر آوردن فعل « کردن » بسیار ضروریست اعتراض می کردند و می گفتند قدا آنرا باین معنی استعمال نکرده اند و سعدی له می گوید :

گر م عذاب نامائی بدرد و داغ جدائی شکجه تاب ندارم بریز خونم و دستم برخلاف استعمال قدا رفته است و جوانان تازه کار را تشویق می کردند که از استعمال

آنچه را که قداماً بکار نبرده اند خودداری نمایند .

مقصود از قلعاً چه کسانیست و استعمال صحیح و غلط در زبان ولت چیست ؟

معانی لغات و ترکیب بندی کلام در هر زبانی موقوف به سماع است . اکثر قوانین صرف و نحو و قیاسهای دستوری مستنبط از استعمالات بزرگان کلامست . هر وقت شاعر یا نویسنده ای بآن درجه از اقتدار و نفوذ رسید که بر ذهن هم زبانان خود بوسیله آثار ذوقی و فکری خویش استیلا پیدا کرد هر چه را او گفت و ترکیب نمود مردم پسندیدند و معمول داشتند ولو آنکه علمای صرف و نحو بر آنها ایراد بگیرند حکم قانون را پیدا میکنند و خواهی نخواهی رایج و متداول میگردد .

بزرگان علمای لغت گفته اند که نویسندگان و شعرا بزرگ در متداول ساختن لغات و ترکیبات کلامی همان قدرت را دارند که سلاطین مستبد در انتشار سکه . همانطور که سلاطین با اقتدار بنام خود سکه میزنند و بهر قیمت که میخواهند آنها رایج میکنند و مردم نیز بوسیله آن معاملات خود را میگذرانند شعرا و نویسندگان مقتدر نیز با لغات و ترکیبات کلامی همین معامله را روا میدارند و کسیکه بحد قدرت ایشان نرسیده است حق آن ندارد که از قبول مسکوک امرای با احتشام کلام سر بیچند و سرخود سری برداشته بنام خویش سکه مزور یا « شهروا » دایر و رایج نماید .

بر اثر مساعی امرای کلام فارسی از قرن سوم تا قرن پنجم هجری زبان ادبی بعضی حد وسط لهجه هائی که مردم این مملکت بدان تکلم می کرده اند ایجاد شده ولی این زبان هر قدر هم بعضی از ادبای معاصر ما تصور کنند که کامل و خالص بوده نمیتوانسته است بهمان صورت ثابت بماند زیرا که زبان نیز مثل جمیع شؤن دیگر زندگانی اجتماعی يك ملت دائماً در حال تغییر است . کسانی که سعی میکنند زبانی را بیک حال نگاه دارند بر خلاف جریان زمان و ناموس ارتقا میروند و اگر بین خود موفق بحفظ چنین زبانی شوند تنها نتیجه ای که از این کار میبرند حفظ لغتی مرده است در مقابل زبانی که اقتضای زمان آنرا هر روز تغییر میدهد و این دو زبان اگر چه در ابتدا با هم چندان تفاوتی ندارند پس از گذشتن مدتی زبان مرده حکم یکی از السنة ساختگی را پیدا میکند .

در مقایسه بین این دو نوع زبان یکی از علمای لغت چنین میگوید : « زبان ساختگی در حکم قشریست از یخ که بر روی نهری بسته شده باشد . اگر چه وجود این یخ از آب نهر است و عاود آن جز آب نهر چیزی دیگر نیست باز با نهر تفاوت بسیار دارد . طفل بیخبری که در سادی نظر قشر یخ را می بیند و از حقیقت وجود نهر غافلست چنین می بیند که جریانی در کار نیست و هر چه هست همین طبقه ظاهرست . در صورتیکه نهر در زیر این پرده سست بتیان بحال جریان طبیعی باقیست و راه همیشه خود را می بیند . همینکه یخ شکست آب نهر زنده بودن خود را بی ثباتی طبقه یخ را بطفل فاسف می فهماند و از پس حجاب اختفائی که سردی دم هوا بر روی آن کشیده بوده است وجود خویش را مینماید . زبان ساختگی در حکم طبقه یخست و آب نهر جاری در حکم زبان طبیعی و معارفی مردم . آن سردی که یخ را

ایجاد کرده سعی علمای صرف و نحو و معلمین کم ذوقست آفتابی که زبان را آزادی می بخشند و یخ علمای صرف و نحو و معلمین لغت را در جامه نگاه داشتن قواعد دستوری و استعمالات قداماً درهم می شکنند همانا قدرت بی منتهای منتضیات زندگانیست .

بزرگترین خادمین ادبیات هر زبان کسانی هستند که در هر دوره از همین نهر جاری که زبان معمولی معارفی مردم همعصر ایشانست زلال لطف و معنی می نوشند و پس از آنکه این زلال را در قرع و انبیک خاطر مصفا می کنند چندبار تصفیه کردند و با شهد و گلاب لطایف ذوقی و فکری خود در هم آمیختند قطره قطره جوهر صافی معطر بر همین نهر می افزایند و این کار بجای آنکه سیر نهر را متوقف سازد یا یاکسی و گوارائی آنرا مکدر با مسموم کند روانی و خوشگواری آنرا چندین برابر زیاده تر میکند و جهت کام تشنه لبانی که این قدرت را ندارند هترونی لایق مذاق فراهم مینماید .

کسانی که میخواهند در این عصر زبان فارسی قرون قدیمه را احیا کنند و رایج سازند باید سرد خود سعی دارند که سیلاب پر خروش زبان فارسی را بیک طبقه یخ ساکن مبدل سازند و آنها که « پارسی سره » مینویسند آب زلال این جریان را آلوده و مکدر می کنند . غافل از آنکه نه یخ گروه اول می گیرد و نه غلط کاری طبقه دوم دوام می کند .

آفتاب سوزنده ذوق امرای فصاحت و بلاغت قدیم که هنوز خوشبختانه در آسمان ادبیات فارسی بضوء و فروغ تمام می ناید آن یخ را با بانک رسوائی از هم می شکافد و جوهر زداينده ای که از چشمه ذوق ارباب قرایح صافی تراوش می کند و تریاق فاروقی که از شفاخانه حکمای کلام بیرون می آید هر آلودگی و کدورت را بکسره از میان می برد .

ساده لوحانی که تصور می کنند زبانی خالص و از قبول تأثیرات خارجی فارغ می ماند دواصل مسلم را زیر پای کوتاه نظری می گذارند . اول آنکه عموم متکلمین يك زبان را در حکم صفحه ای از صفحات گرامافون میدانند که تحت تأثیر هیچ مؤثری نیستند در صورتیکه هر فرد از افراد انسان هم تحت تأثیر محیط خارجی است (عوامل طبیعی ، حوائج مادی ، معاشرت با یکدیگر و غیره) و هم تحت تأثیر محیط اندرونی خود (نمایات نفسانی ، تشنگات ذوقی ، حوائج عقلانی و غیره) و این عوامل مؤثره هر کدام بشکلی طرز تعبیرات و تلفظات را تغییر صورت می دهد . دوم آنکه اقوام مختلفه با یکدیگر ارتباط دارند و دائماً در رفت و آمد میسازند و معاشرت با یکدیگر دارند و بهمان شکل که بین ممالک خود مبادله مسافر و مالالتجاره می کنند خواهی نخواهی مبادله لغت نیز می نمایند و هر قدر ارتباط دو قوم با یکدیگر بیشتر باشد اختلاط زبان ایشان با هم نیز زیادتر میشود و این عمل اختلاط از قدیمترین ازمته تاریخی شروع شده است .

پیش نگارنده این مقاله بین عمل غلط دو گروه : مدعیان احیای فارسی قدیم قداماً و « پارسی سره » نویسان ، تفاوتی نیست زیرا که هر دو گروه منکر تأثیراتی هستند

که در فوق بآنها اشاره کردیم، منتهی یکی بزور درمرده های یوسیده قدیم می دهد و با زحمت چهار جوب آنها را سر یا می ایستاند و یکی دیگر از جوبهای یوسیده هیئتهای زشت طلعت بیجان می تراشد در صورتیکه درمردگی هر دو حرفی نیست و این دو طایفه اگر هم از دم عیسی و نطفه صور مدد بگیرند باز چون هنوز در این عصر و زمان اثری از هوشیاری و ذوق در مردم باقیست نمیتوانند گروند گمانی جهت خود تحصیل کنند و خواهی نخواهی در شمار آن عده از انبیاء بنی اسرائیل معدود میشوند که فقط بر خود مبعوث بوده اند.

عموم السنه دنیا قتل نژاد کسانی که بآنها تکلم می کنند مظلومند و زبانی که در عالم خالص مانده باشد حتی السنه وحشیان نیز این حال را ندارد. هر قدر قومی قدیمتر و مسکنتری بیشتر معرض تعرض همسایگان و از جهت متوقف جغرافیائی جهت رفت و آمد و ارتباطات بین المللی مستعد تر باشد لغات خارجی بیشتر در زبان آن قوم نفوذ می یابد و چون زبان از وسایل انتشار معلومات و افکار و ذوقیات است همینکه قوم متدنی از تمدن اقوام دیگر، اگر چه همسایه مستقیم ایشان نیز نباشند، اقتباسی کرد بسیاری از اصطلاحات و لغات ایشان را نیز همراه آنها می گیرد و این عمل که در جمیع زبانهای زنده تمدنین جاریست خود از وسایل زنده نگاه داشتن السنه و ضامن بقای آنهاست.

فرض کنیم که مطابق سلیقه طرفداران « یارسی سره » جمیع لغاتی را که بشخص ایشان اجنبی است امروز از فارسی خارج کردیم. آیا در باب آنها که می ماند چه ملاکی در دست داریم که بگوئیم آنها یارسی سره اند و اصل آنها مثلاً ختائی یا آرامی یا حبشی یا اوغوری یا یونانی نیست چنانکه بعضی از همین یارسی سره نویسان در این دام افتاده و کنکاش و جانش مغولی را بنیاست شباهت بیادش و عاقلش یارسی سره پنداشته اند، یا از عیسوادی لغات عربی را فارسی گرفته اند مثلاً بجای مترادف « همنسخ » می نویسند. اگر بگوئیم الماس یونانی است و کلسه سریانی و من واحد وزن کلدانی است شاید اسباب تعجب باشد. میخواهم بگویم نو کر من پنج من هیزم خرید، بجای من دو م که کلدانی است چه کلمه یارسی سره پیدا کنیم تا زبان ملی (۱) صحبت کرده باشیم. این آقایان تصور می کنند که لغات و الفاظ فقط از راه چشم معرف معانیند و بابت گوشت در شنیدن آنها توجهی ندارند مثل اینکه کسی از زرد چوبه فقط بزودی آن متوجه باشد و در بختن غذا چون زرد چوبه از مملکت بیگانه می آید استعمال زردیخ را که از امتعه وطنی است و دارای همان زردی نیز هست بجای زرد چوبه جایز بدانند. اگر واقعاً منظور نظر آقایان متغفن در فارسی که ذهن ساده جمعی شاگردان مدارس طهران را تخته سیاه مشق خود قرار داده اند خدمت باستحکام شیان ملیت ایرانی است نقشه ای که تعقیب می کنند درست مخالف این قصد و برخلاف مصابحت مزبور است زیرا که جهت جامعه استواری را که در نتیجه سالها زحمت مابین سکنه ایران فراهم آمده و محکم ترین رشته اتصال مابین افکار و قلوب مردم این سرزمین است و همه سلسله چنان آیند بوسیله این تکانهای شدید از هم پاره می کنند و تخم

شقاوت و نفاق در میان کسانی که سالها این زبان را می فهمیده و رایج می داشته اند می پراکنند. اگر کسی بتکلف بهمان زبان کتابی ترجمه طبری و بیهقی و سعدی انشا کند فارسی زبانان کشمیر و کابل و تاجیکستان می فهمند در صورتیکه زبان بعضی از جراید طهران را با سوادترین مردم اصفهان و شیراز اگر قبلاً با آن آشنا نشده باشند درک نمیکنند. آنها که میخواهند واقعاً باستحکام ملیت ایران از راه زبان خدمت کنند باید سعی داشته باشند که بزبانی چیز بنویسند که لا اقل اکثر فارسی زبانان دنیا آنرا بفهمند و آن همان زبان اجدادی ماست که حتی ساکن ترک آذربایجان و لر به حقاری و کردبانه و سقز و افغان کابل و قندهار و مستشرق فارسی آموخته همگی آنرا بفهمند زبان ساختگی که اختراع شخص واحد یا چند نفر محدود باشد فقط موجب زحمت و اتلاف عمر یک عده ساده ذهن متغفن یا اشخاصی میشود که قوه تمیز فارسی متعارفی را از فارسی ساختگی ندارند.

امروز که دوره رقابت شدید سیاسی و اقتصادی بین ملل است و السنه نیز بهترین وسیله نفوذ قدرتهای سیاسی و اقتصادی است باید کوشید که زبان ما که تنها ضامن حیات آن در این محاصره آثار گذشتگان ماست رابطه خویش را با پیشینیان خود از دست ندهد و در میدان نزاع بقای مدافع نماند بلکه روز بروز بیشتر مستعد حیات شود. گرفتن لغات خارجی چون امری طبیعی و علاج ناپذیر است (بشرط آنکه بحال طبیعی صورت گیرد نه بر اثر تقنی و خود نمائی بیگانگان یارسی) بهیچوجه باستقلال زبان ما صدمه نمیزند و اقتباس آنها هیچکدام معرف آن نیست که ما فلان یا فلان زبان خارجی را حرف میزنیم یا می فهمیم ولو آنکه این کلمات اجنبی را بتلفظ صحیح اهل آن زبان بزیان بیاوریم و در این خط راه افراط نیز برویم.

چیزی که تیشه بریشه استقلال زبان می زند اقتباس تعبیرات خارجی و رونویس کردن جمله بندیهای اجنبی است که علاوه بر بیفزگی برای کسانی که باصل آنها در السنه خارجی آشنا باشند مفهوم نیست. در یکی از جراید عصر مکرر می خوانیم که: « بازار ایستاده است » یعنی نرخ فلان مال التجاره تغییری نکرده و در روزنامه دیگری دیدم که: « خیابان علاء الدوله با میدان توپخانه رقابت می کند » یعنی بانک ملی با بانک شاهنشاهی رقابت دارد و هزار مثال دیگر از این قبیل. این گونه تعبیرات را نه عامه فارسی زبان می فهمند و نه اهل سواد و هیچ فرق مابین این قسم جمل اجنبی نیست یا تعبیر آن مسئله گو که در ذکر ترک وضو و موارد لزوم تیمم بعد از گفتن یکی از آن موارد که موقع تیمم از رسیدن صدمه ای بسلامت بدن است بقول خود عبارت فارسی تر می گفت: « موفعیکه وضو موجب بطوع بره باشد ».

امروز که زبان فارسی بدبختانه کتاب لغت مدون کاملی ندارد و صرف و نحو آن نیز هنوز مرتب نشده تنها پناهگاه ما همان آثار اسانید فصیح گذشته است. اگر خدای نخواست در این بنیان بدست مشتی گمراه رخنه ای پدید آید علاوه بر آنکه بتدریج مردم از فهم بسیاری از لطیفترین آثار فکری بشر که گفته ها و نوشته های اسانید بلند مقام ایران است محروم میمانند در تکلم و نگارش عادی نیز دوچار هرچ

و مرج و لاتکالیفی میشوند و اگر بر این درد ظهور دوسه جلد فرهنگ چرندی را که در این سنوات اخیر انتشار یافته و دستور های نوین سرایا باوه ای را که در مدارس بمغز اطفال بی گناه فرومی کنند و تبلیغات فساد انگیزی را که برای رواج الفبای لاتینی بجای خط حالیه در ذهنها جا میدهند بیفزائیم باید بکسر فائحه زبان و ادبیات فارسی را بخوانیم و در انتظار ادبیات تازه ای بنشینیم که نسل معاصر متجدد از روی آن دستور های نوین و فرهنگ های نو ظهور بیارسی سره بخط لاتینی جهت ما تهیه کنند ولی تا نظایر این شعر باقیست که :

بصبر گوش تو ای دل که حق را نکند
چنین عزیز نگینی بدست اهرمنی
ایمان ما قویست که این جست و خیزهای ناموزون با صاحبان آنها از میان
میرود و آفتاب تابان زبان فصیح سعدی و حافظ چندان زمانی باین شبیرگان زشت
آثار که از ظلمت موقتی استفاده کرده و مجال جاوه و بروز یافته اند امان حیات نخواهد
داد اما بشرط آنکه بدست و دندان آثار فصیح قدما را بجسیم و چشم و گوش خود را تا
خود مایه ای پیدا نکرده ایم فقط از همان راه قوت بینائی و قدرت شنوائی بیخشم و از
خواندن و شنیدن فارسی های ساختگی و تعبیرات خارجی بشدت گریزان باشیم.

عباس اقبال